

سخن های بی مغز از نظر مولانا

مهدی سیاح زاده

مولوی در دفتر اول مثنوی ، آنجا که در باره نفس (نخجیران، در داستان نخجیران و شیر) سخن می گوید، تاکید می کند که : نفس سراسر پوست است. «پوستشان برکن، کشان جز پوست نیست» و آنگاه مقصود خود را از واژه ی پوست تعریف می کند:

پوست چه بود؟ گفته های رنگ رنگ

چون زره بر آب، کش نبود درنگ

این سخن چون پوست و معنی مغز دان

این سخن چون نقش و معنی همچو جان

سخن های بی مغز از نظر مولانا

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

می گوید: ذات نفس، هیچ است، پوچ است. پوست بی مغز است. سخن های شیرین و دلپذیری است که انسان ها را به راه به بیراهه می کشاند.

حتماً دیده اید که وقتی سنگی بر آب ساکن می اندازید، حلقه هایی بر آب نقش می بندد. مولوی این حلقه های آب را به زره تشبیه کرده است و می گوید: حرف های شیرین که تو را سخت خوش می آید، مانند همین زره ساخته شده از آب است که آن ها را دوامی نیست. به یک لحظه نابود می شوند و از بین می روند. چنین زره ای نمی تواند ترا از ناملایمات برهاند. زیرا فقط پوست است. حرف و سخن، پوست است و معنی سخن مغز آن. سخن صورت است و فقط صورت. مانند نقاشی هایی که از صورت انسان می کشند. اگر سخن معنی نداشته باشد، در حد همین صورت بی جان می ماند. اما معنی سخن، جان اوست.

مولوی اینجا به کسانی نظر دارد که با استفاده از لغات سخت و دور از ذهن و با جملات پر آب و تاب، اظهار فضل می کنند، ولی مغز سخن شان بی معنی است. این سخنان در واقع پوست سخن این دسته از سخنوران و نویسندگان بی مایه

است. این سخنان پر رنگ و لعاب ظاهری در واقع عیب مغز سخن و عیب معنی سخن را می خواهد پوشاند. این انسان های بی مایه، می خواهند اظهار فضل کنند و آن «من» بی آرام خود را با این پوشش های رنگین آرامش ببخشند. اما مولوی می گوید: معنی خوب و پر مایه، نیاز به آرایش ندارد. انسان های بزرگواری که به قوام رسیده اند (مغز نیکو)، احتیاجی ندارند که با الفاظ رنگارنگ، خود را بنمایانند. زیرا بارگاه غیب (خدا) با غیرت خود، آنان را از دید مردم ظاهر بین می پوشاند.

پوست باشد مغز بد را عیب پوش

مغز نیکو را ز غیرت، غیب پوش

۱۰۹۸/۱

این بزرگواران را در عرفان «اولیای مستور» (= پوشیده = پنهان) می نامند. اینان همان هایی هستند که به ظاهر انسانند، مانند همه ی انسان ها رفتاری عادی دارند، به ظاهر مردم عادی اند، ساده و بی پیرایه. ساده حرف می زنند، ساده می نویسند و ساده زندگی می کنند. اما در درون اینان دریایی از حکمت است. کسی که چنین نیست، کسی که تظاهر به فضیلت می کند، مانند این است که روی آب با قلم باد چیز می نویسد.

باد را دیده اید که وقتی بر آب می وزد، اثری از خود
روی آن می گذارد. از دید مولوی تظاهر و فضل نمایی بی
مایگان نیز همین گونه است. اثری روی مردم می گذارند و به
سرعت ناپدید می شوند.

چون قلم از باد بُد، دفتر ز آب
هر چه بنویسی، فنا گردد شتاب

۱۰۹۹/۱

اگر به این نقش های روی آب که مانند همان الفاظ
شیرین ولی میان تهی است، دل ببندی و گمان کنی که دوامی
خواهند داشت، بدان که پشیمان خواهی شد و انگشتت را از
روی تأسف خواهی گزید:

نقش آب است ار وفا جویی از آن
باز گردی دست های خود گران

۱۱۰۰/۱
